پيامبر اعظم(صلى الله عليه وآله) و نظام قشربندى اجتماعى

محمّداسلم جوادى

چكيده

هرچند تجربه تاريخى صدر اسلام ابعاد و سويه هاى مختلفى دارد كه هر كدام مى تواند موضوع تحليل متفاوتى قرار گيرد، اما تجربه مبارزه اسلام با اشكال گوناگون نابرابرى، كه بر بنياد نفى ارزش ها و سرشت مشترك انسانى استوار است، تجربه اى است كه ويژگى متمايزى به اسلام نسبت به ديگر اديان آسمانى داده است. اين نوشتار با نگاهى به آموزه ها و ابعادى از حيات اجتماعى پيامبر گرامى(صلى الله عليه وآله)، زوايايى از اين بحث، دست كم در حد طرح مسئله را مورد بررسى قرار مى دهد.

مقدّمه

قشربندى اجتماعى، معادل «social stratification» در زبان انگليسى است. اين واژه در ادبيات جامعه شناسى از واژگان زيست شناختى و زمين شناختى از ريشه «strata» به عاريت گرفته شده است كه به لايه هاى روى هم چيده شده زمين اشاره دارد. اما در جامعه شناسى، همان گونه كه گيدنز گفته است، به «نظام ساخت يافته اى از نابرابرى ميان گروه بندى هاى مختلف اجتماعى» اطلاق مى شود1 هسته نظام قشربندى «نابرابرى اجتماعى»2 است و نابرابرى اجتماعى بدين معناست كه انسان ها از يك سو به طور يكسانى از امكانات، فرصت ها و مزيت هاى اجتماعى بهره مند نيستند و از سوى ديگر، اين بهره مندىِ نابرابر پيامد وضعيتى است كه در آن انسان ها با استفاده از زور و امكاناتى كه موقعيت پايگاهى آنها در اختيارشان قرار داده، حقوق، حيثيت و آزادى افراد و گروه هاى ضعيف تر را مورد تعرّض و تعدّى قرار مى دهند. در يك كلام، نابرابرى محصول بهره كشى و ستمِ ساختمند انسان بر انسان است.

نابرابرى اجتماعى و نظام قشربندى يكى از كهن ترين و قديمى ترين پديدارهاى اجتماعى است. در فرايند تاريخى، جوامع انسانى همواره قشربندى را به عنوان يك امر دايمى، اما با چهره ها و وجوه متغير تجربه نموده اند. اينكه چه وجهى از نظام قشربندى و نابرابرى اجتماعى در جامعه غالب باشد بستگى به ساخت، نظام اجتماعى ـ فرهنگى و وضعيت تاريخى دارد كه يك جامعه معين در آن قرار دارد. مدل قشربندى اجتماعى بسته به وضعيت تاريخى و متغيرهاى ساختى جوامع همواره در حال تغيير بوده، اما در هر صورت، سطحى از نابرابرى و درجه بندى ميان انسان ها وموقعيت هايى را كه انسان ها يا گروهى از انسان ها در درون آن قرار مى گيرند، به لحاظ ميزان بهره مندى از مزايا، فرصت ها و كيفيت هاى زندگى انسانى همواره بازتوليد نموده است. نمى توان جامعه اى را يافت كه سطحى از ناهمسانى در چينش سلسله مراتبى موقعيت ها و به تبع آن، افرادى كه در درون اين موقعيت ها قرار مى گيرند، در آن وجود نداشته باشد. اما آيا اين چينش سلسله مراتبى موقعيت ها و تفاوت در ميزان دست يابى انسان هاى گوناگون به مزايا و فرصت هاى اجتماعى يك امر طبيعى است و از بنيادهاى قابل توجيه برخوردار است، يا اينكه اين نابرابرى بنياد ظالمانه و ناموجّهى دارد كه توسط افراد و گروه هايى كه موقعيت برتر، سلطه و زور بيشترى دارند بر ساير انسان ها و گروه هاى اجتماعى تحميل شده است؟

جامعه شناسان اغلب در تحليل اين مسئله به دو رويكرد متفاوت و حتى متعارض روى آورده اند. برخى از جامعه شناسان كه اغلب با نگاه كاركردى پديده هاى اجتماعى را بررسى مى كنند، تحليل نسبتاً محافظه كارانه اى از نظام قشربندى و نابرابرى اجتماعى ارائه نموده اند. آنها به نحوى درصدد مشروع سازى وضعيت نابرابرى ميان انسان ها برآمده و وجود قشربندى در حيات اجتماعى را بر اساس ضرورت ساختى تبيين نموده اند. از نظر آنها، نظام قشربندى موجب مى گردد كه نظام اجتماعى پايدارى و بقاى خويش را حفظ كند; چه اينكه تنها نظام قشربندى است كه از طريق در نظر گرفتن پاداش هاى مختلف و درجه بندى شده، مى تواند افراد را براى پُركردن موقعيت هاى ناخوشايند اما حياتى براى بقاى نظام اجتماعى، سوق دهد.3 اما از سوى ديگر، گروهى از جامعه شناسان، با محافظه كار خواندن رويكرد كاركردى ـ ساختى و اينكه چنين تحليلى در عمل به نفع گروه مسلط مى انجامد، رويكرد راديكال و ستيزه جويانه اى نسبت به تبيين قشربندى اجتماعى اتخاذ نموده اند. اين دسته از جامعه شناسان نظريه ديگرى تحت عنوان نظريه «كشمكش» مطرح نموده اند كه مطابق آن، جامعه همواره سطوحى از ناسازگارى و كشمكش را تجربه مى كند. نظم و انسجام اجتماعى از طريق به كارگيرى قدرت و فراگردهايى كه به اعمال زور و سلطه منتهى مى شوند، به وجود مى آيد.4 از نظر آنها، نظام نابرابرى اجتماعى فاقد اقتضاى ساختى بوده و از توجيه كافى برخوردار نيست. ناهمسانى انسان ها در موقعيت هاى گوناگون ناشى از سيطره داشتن روابط معطوف به قدرت و ثروت در مناسبات اجتماعى ميان انسان هاست كه بر اساس آن، گروه هايى كه از موقعيت و امكانات اجتماعى برترى برخوردارند، نه تنها تلاش مى كنند كه گروه هاى ضعيف تر را تحت سلطه و كنترل خود داشته باشند، بلكه با اجبار نمادها، ارزش ها، باورها و الگوهاى رفتارى خويش را نيز بر آنان تحميل مى كنند.5 به هر صورت، از نظر طرفداران نظريه «كشمكش»، نابرابرى امرى فاقد توجيه بوده و از بنياد ظالمانه برخوردار است.

قشربندى در اسلام

از نظرگاه اسلامى مى توان نابرابرى و قشربندى موجود در نظام اجتماعى را از زوايه هاى گوناگون تحليل كرد. الگوها و گونه هاى مختلف نابرابرى و نظام قشربندى از وضعيت يكسانى برخوردار نيستند. بسته به اينكه چه الگويى از قشربندى وجود داشته باشد، مناسبات حاكم بر آن نيز متفاوت است. تمايز موقعيت ها و ميزان متفاوتى از پاداش و مزايايى كه به آنها تعلق مى گيرد تا حدى امرى اجتناب ناپذير است. از اين رو، از نگاه اسلام تا زمانى كه تفاوت ها و تمايزها منجر به نابودى ارزش هاى اصيل و ذاتى انسانى همانند كرامت، عدالت، آزادى و معنويت در جامعه و مناسبات حاكم ميان انسان ها نشود، امرى پذيرفته شده است. اما زمانى كه نظام قشربندى و تمايز موقعيتى افراد ماهيت ناانسانى به خود بگيرد، به گونه اى كه وجود، استمرار و فراگيرى ارزش هاى مشترك و اصيل انسانى را به مخاطره اندازد، اسلام آن را نمى پذيرد و در برابر آن مى ايستد; چه اينكه اين وضعيت موجب مى گردد كه سرشت و ارزش هاى مشترك انسانى نفى شود و انسان ها از گوهر انسانى و فطرت الهى كه ريشه هاى گرايش به آموزه هاى دينى در آن قرار دارد، فاصله بگيرند.

در واقع، به لحاظ دينى، بسيارى از آلام، مصائب و شرارت هايى كه چهره كريهى به افق تاريخ بشرى بخشيده ناشى از بيگانه گشتگى بشريت از ذات و سرشتى است كه به صورت يكسان در ميان يكايك انسان ها وجود دارد; ذاتى كه به عنوان گوهر مشترك، توجه بدان، جهان انسانى را در متن تنوع و گوناگونى هايى همچون تنوعى برخاسته از جهان زيست اجتماعى، ويژگى هاى اكولوژيكى، موقعيت جغرافيايى، سبك زندگى، پيوندهاى نژادى، قبيله اى و طايفه اى، جنسيت و زبان، به وحدت و يگانگى مى رساند. در واقع، پاره پارگى ها، جنگ و خون ريزى هاى هولناك كه هم امروز و هم در گذشته افق تاريخ حيات اجتماعى را رنگ تيرگى بخشيده، ناشى از وضعيت فاجعه آميزى است كه در آن انسان ها از گوهر آدميت به عنوان بنياد مشترك و عام كه مى تواند همه انسان ها را به وحدت و يك رنگى برساند، فاصله گرفته و عناصرى از زندگى انسانى را برجسته ساخته است كه نه تنها امكان زندگى مسالمت آميز و توأم با صلح و آشتى با ديگرى را از انسان سلب مى كند، بلكه فرديت او را نيز در دام ارزش هاى تنى و آنچه كه ماهيت انسانى را به زوال و نابودى سوق مى دهد، اسير مى كند. انحراف از فطرت اوليه و غفلت از ارزش هاى بنيادينى كه قوام زندگى انسانى بدان است، بنياد وضعيت دردناكى است كه تجربه فتنه، جنگ و خون آشامى را به ملموس ترين پديدار حيات اجتماعى بدل نموده است.

آنچه بيان گرديد، تنها توصيف اجمالى و فشرده براى آشنايى با مطالعات نظرى در باب قشربندى به عنوان يكى از مهم ترين پديدارهاى اجتماعى بود. در اينجا درصدد نيستيم كه زواياى گوناگون ديدگاه اسلام را در مورد الگوهاى مختلف قشربندى اجتماعى مورد بررسى قرار دهيم، بلكه با ارجاع به آموزه ها و سيره عملى پيامبر گرامى(صلى الله عليه وآله)، تلاش مى كنيم تا صورت هايى از نابرابرى را كه حضرت در جهت امحاى آن تلاش نموده مورد تحليل قرار دهيم. اين امر، دست كم در حد طرح مسئله مى تواند باب هاى پژوهشى تازه اى را براى مطالعات روشمند اجتماعى، نسبت به آموزه هاى دينى و ابعاد اجتماعى حيات پيامبر اعظم(صلى الله عليه وآله)باز نمايد.

پيامبر اعظم(صلى الله عليه وآله) و قشربندى اجتماعى

هرچند پيامبر گرامى(صلى الله عليه وآله)، دست كم با چهار نوع قشربندى اجتماعى مبارزه نمود، اما در اينجا تنها به تحليل سه نوع قشربندى اجتماعى بسنده مى شود كه عبارتند از: تبعيض قومى و نژادى، نظام بردگى و تبعيض جنسيتى. نوع چهارم قشربندى اجتماعى كه پيامبر اكرم(صلى الله عليه وآله) با آن مبارزه نموده، قشربندى مبتنى بر متغيراقتصادى است. ازآن رو كه تحليل اين نوع قشربندى، نياز به بررسى نظام گسترده تراقتصادى ازديدگاه اسلام دارد، از طرح، تحليل و بررسى آن صرف نظر مى شود.

1. تبعيض قومى و نژادى

با آنكه دانشمندان بنياد قابل توجيه علمى براى مفهوم نژاد نيافته اند، اما آپارتايد و تبعيض نژادى تقريباً در تمامى مقاطع و ادوار تاريخ بشر وجود داشته و به همين دليل، امروزه «نژاد»6 به يكى از مفاهيم پر كاربرد در گفتار روزمره و ادبيات علوم اجتماعى تبديل شده است. در ادبيات جامعه شناختى، «نژاد عبارت است از گروه هاى انسانى كه داراى خصوصيات جسمانى مشتركى باشند كه بنابر اصل توارث به آنها رسيده باشد; هرچند كه اين گروه ها از نظر آداب و رسوم، يا مليت، همانند نباشند.»8 بدين سان، «نژادگرايى» نيز نظريه رده بندى نژادهاست كه بر اساس آن، وضع اجتماعى تابعى از متغير نژادى به شمار مى آيد و نظام اجتماعى بايد به گونه اى طراحى شود كه فاصله نژادى به منظور جلوگيرى از آميزش و اختلاط نژاد برتر با نژادهاى پست تر، حفظ شود.

در صدرِ اسلام و ميان اعراب جاهلى، الگوهاى مختلفى از نابرابرى وجود داشت، كه نابرابرى مبتنى بر قوميت و نژاد يكى از بنيادى ترين آنها بود. متغيرهايى همچون «عرب» و «عجم» و «سياه» و «سفيد» بنيادهايى بودند كه گروه هاى اجتماعى بر اساس آنها به ميزان متفاوتى از منابع و مزاياى اجتماعى دست رسى داشتند. پندار خودمحوربينانه اعراب به آنها ذهنيتى بخشيده بود كه بر اساس آن، هويت و كرامت انسانى ساير گروه هاى قومى و اجتماعى كه از آنها با عنوان «عجم» ياد مى شد، بى ارزش تلقّى مى گرديد. اما پيامبر(صلى الله عليه وآله)، با نفى هر نوع ملاك برترى جز معيار «تقوا» و حفظ ارزش هاى برين انسانى، با اين وضعيت مبارزه كرد. بر اساس آموزه هاى اسلام، معيار برترى انسان بر انسان ديگر در تقرّب و نزديكى به خداوند نهفته است كه از طريق تقوا و رعايت ارزش هاى انسانى و الهى در زندگى و حيات فردى و جمعى انسان ميسّر مى شود. به هر ميزان كه فرد و گروه تقواى بيشترى داشته باشد به همان ميزان از كرامت و فضيلت بيشترى در مقايسه با ديگر افراد و گروه ها برخوردار مى گردد. خداوند در قرآن مى فرمايد: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُم مِن ذَكَر وَأُنثَى وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوباً وَ قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَاللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ)(حجرات: 13); اى مردم! ما شما را از يك مرد و زن آفريديم و شما را تيره ها و قبيله ها قرار داديم تا يكديگر را بشناسيد; (اينها ملاك امتياز نيست)، گرامى ترين شما نزد خداوند با تقواترين شماست; خداوند دانا و آگاه است.

مفسّران يكى از وجوه شأن نزول اين آيه را درباره داستان اذان حضرت بلال پس از فتح مكّه بيان نموده اند. پس از فتح مكّه، پيامبر اكرم(صلى الله عليه وآله) به بلال دستور داد تا اذان بگويد. بلال بر پشت بام كعبه رفت و اذان گفت. عتاب بن اسيد، كه از آزادشدگان بود، گفت: شكر مى كنم خدا را كه پدرم از دنيا رفت و چنين روزى را نديد; و حارث بن هشام نيز گفت: آيا رسول خدا(صلى الله عليه وآله)غير از اين كلاغ سياه كسى را پيدا نكرد؟ به اين ترتيب، اين آيه نازل شد تا با اين پندار خرافى و جاهلى مبارزه نمايد.9

در آيه ديگرى خداوند مى فرمايد: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَومٌ مِن قَوْم عَسَى أَن يَكُونُوا خَيْراً مِنْهُمْ وَلَا نِسَاء مِن نِسَاء عَسَى أَن يَكُنَّ خَيْراً مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الاِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَن لَمْ يَتُبْ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ)(حجرات: 11); اى كسانى كه ايمان آورده ايد! نبايد گروهى از مردان شما گروه ديگر را مسخره كنند، شايد آنها از اينها بهتر باشند; و نه زنانى زنان ديگر را، شايد آنان بهتر از اينان باشند; و يكديگر را مورد طعن و عيب جويى قرار ندهيد و با القاب زشت و ناپسند يكديگر را ياد نكنيد. بسيار بد است كه بر كسى پس از ايمان نام كفرآميز بگذاريد; و آنها كه توبه نكنند، ظالم و ستمگرند.

پيامبر اعظم(صلى الله عليه وآله) در آخرين سفر زيارتى خويش به مكّه نيز بار ديگر بر تقوا به عنوان تنها معيار برترى و فضيلت انسانى تأكيد نموده است: «اى مردمان، پروردگار شما يكى است، پدر شما يكى بوده، شما همگى از آدم هستيد و آدم از خاك آفريده شده. گرامى ترين شما در نزد خداوند پرهيزگارترين شماست. هيچ عربى از هيچ عجمى برتر نيست جز با پرهيزگارى.»

سپس فرمود: «آنانى كه حاضرند به آنانى كه غايبند اين نكته را بازگويند.»10

در صدر اسلام، هنگامى كه از سلمان در مورد تبار، نياكان و هويتش پرسيده شد، در جواب فرمود: «من سلمان پسر بنده خدا هستم. گمراه بودم، اما خداوند عزيز و شكوهمند مرا به وسيله محمّد(صلى الله عليه وآله) هدايت كرد. تنگ دست بودم، خداوند بى نيازم ساخت. برده بودم، خداوند مرا توسط محمّد(صلى الله عليه وآله) آزاد نمود. اين تبار و هويت من است.»11

و آنگاه كه پيامبر(صلى الله عليه وآله) ماجرا را شنيد، گفته هاى سلمان را تأييد كرد و فرمود: «اى جماعت قريش! هويت افراد دين افراد است، انسانيت افراد خُلق آنان است و ماهيت افراد عقل آنهاست. خداوند ـ عزّ و جلّ ـ فرموده است: "ما شما را از يك مرد و زن آفريديم و شما را تيره ها و قبيله ها قرار داديم تا يكديگر را بشناسيد; (اينها ملاك امتياز نيست)، گرامى ترين شما نزد خداوند با تقواترين شماست; خداوند دانا و آگاه است."»

سپس آن حضرت رو به سلمان نموده و فرمود: «هيچ يكى از اين جماعت بر تو برترى ندارد جز با تقواى الهى و اگر تقواى تو بيشتر باشد تو بر آنها برترى دارى.»12

آن حضرت در حديث ديگرى مى فرمايد: «كسى كه به اندازه دانه خردل داراى تعصّب (نژادى) باشد، در روز قيامت، خداوند او را با اعراب جاهلى زنده مى كند.»13

2. نظام برده دارى

آشكارترين الگوى قشربندى اجتماعى، كه در آن نابرابرى ميان انسان ها به بارزترين وجه نمود يافته، نظام برده دارى است. برده دارى يكى از كهن ترين و رايج ترين الگوى نابرابرى اجتماعى است. درك انتزاعى نظام برده دارى و ارائه تعريف مفهومى از ماهيت و چيستى آن به ظاهر چندان دشوار نيست، اما مطالعات بيرونى و واكاوى داده هاى تاريخى از لابه لاى اسناد و مدارك، به هيچ روى نمى تواند ما را به شناخت ژرف در باب آنچه كه ماهيت و چيستى نظام برده دارى و مناسبات حاكم بر آن را تشكيل مى دهد، برساند. توصيف عميق14مناسبات ناانسانى حاكم در نظام برده دارى تنها زمانى ميسّر مى شود كه انسان به صورت تجربى آنچه را كه در اين نظام رايج بوده است تجربه نمايد. مطالعات بيرونى تنها در حد ايجاد حس هم ذات پندارى، مى تواند انسان را به درك ماهيت اين نظام نزديك نمايد، اما آيا با اين حس مى توان احساس بردگانى را كه به بهاى نفى ماهيت انسانى خويش ضمانت بقاى خويش را به دست مى آورند، درك كرد و شناخت؟ امروزه به موجوداتى كه در اصل فاقد شعور، درك و حيات مى باشند و تنها در حد تقليد از انسان برخى از ويژگى هاى رفتارى او را به صورت ماشينى عملى مى كنند «انسانواره» گفته مى شود. اما در نظام برده دارى، انسانواره موجودات بى شعور و فاقد درك و حيات نيستند، بلكه آدميزادگانى هستند كه مناسبات و قواعد حاكم بر حيات اجتماعى انسانيت آنها را به سلاخى كشيده است. انسانواره در نظام برده دارى، انسانى است كه انسانيتش نفى شده و به او قبولانده شده كه چونان كالا در تملّك و ملكيت ارباب خويش معامله گردد. به هر صورت، بردگى حقيقتاً قابل درك نيست، جز آنكه انسان در فرايند انسانوارگى، نفى خويشتن انسانى خود را در زندگى انضمامى اجتماعى تجربه نموده باشد.

در نظام برده دارى، انسان ها به دو دسته تقسيم مى شوند: انسان هاى آزاد و انسان هاى برده. بردگى را «مالكيت انسانى بر انسانى ديگر» تعريف كرده اند.15 از اين رو، برده به كسى گفته مى شود كه چونان كالا در مالكيت انسان هاى ديگر قرار داشته باشد. انسان هاى برده هرچند از ظاهر و صورت انسانى برخوردارند، اما در نظام اجتماعى و مناسبات حاكم بر زندگى به مثابه يك شىء و يك كالا در اختيار انسان هاى آزاد قرار دارند. مناسبات انسان هاى آزاد با بردگان، در شمار مناسبات انسان با انسان نيست. انسان هاى آزاد از تمامى مزايا، امكانات، منابع و فرصت هاى زندگى در حيات اجتماعى برخوردارند، در حالى كه يك برده نه تنها از آزادى، كرامت، حرمت، عزت نفس و منزلت برابر با ساير انسان ها محروم است، بلكه چونان چارپايان و اجناس در تحت تملّك و مالكيت مطلق اربابان و صاحبان خويش قرار دارد. اربابان مالك جسم، جان، انسانيت، زندگى و مرگ آنهايند. آنها از هر حقى جز حق بردگى محرومند و از طريق حق بردگى است كه ضمانت نسبى براى هستى و بقايشان فراهم مى شود. تعامل اربابان و مالكان با برده از باب تعاملِ صاحب كالا با كالاست.

بردگان صاحب هيچ حقى نبودند. براى نمونه، ازدواج يك برده تنها با اراده ارباب محقق مى شد و با اراده او نيز پايان مى گرفت. نظام هاى حقوقى و قوانين اجتماعى حق تشكيل خانواده و ازدواج به وسيله بردگان را به رسميت نمى شناخت. از اين رو، هر برده بسته به اراده ارباب خويش تشكيل خانواده مى داد و بر اساس خواسته او از خانواده فاصله مى گرفت. برده نمى توانست از موجوديت، بقا و حقوق خانوادگى خويش دفاع نمايد; چه اينكه نه قوانين به او چنين حقى داده بود و نه عرف اجتماعى حقوق خانوادگى او را به رسميت مى شناخت. ارباب هرگاه مى خواست، مى توانست با هر عضو خانواده برده هر نوع معامله نمايد. بردگان نمى توانستند از نواميس، فرزندان و حيثيت خويش حراست نمايند. از سوى ديگر، اغلب بردگان فاقد خانواده بودند. براى مثال، در قرن نهم ميلادى در بسيارى از كشورهاى اروپايى به ازاى هر سه مرد برده، يك زن برده وجود داشت و اغلب در روسيه نيز يك زن برده همزمان با دو مرد برده بايد ازدواج مى نمود. در آمريكاى جنوبى تنها يك ششم بردگان مى توانستند ازدواج نمايند. و در موارد بسيار ديگر، اربابان آلت تناسلى بردگان مرد را قطع كرده و يا به گونه اى از كار مى انداختند كه تمايل جنسى به آميزش در آنان از بين مى رفت.16 بردگى در جوامع گوناگون صورت هاى مختلفى داشته است، اما آنچه كه در زمان پيامبر گرامى(صلى الله عليه وآله)رايج بوده، عمدتاً بر سه نوع ذيل بوده است:

الف. بردگى مطلق: اين وجه از بردگى كامل ترين شكل بردگى است و اغلب بردگان جهان نيز بردگى مطلق را تجربه نموده اند. در بردگى مطلق هيچ وجهى براى آزادى بردگان جز آزادسازى17 ارباب متصور نيست. مقررات و نظام حقوقى حاكم بر نظام برده دارى هيچ امكان و راهى براى آزادسازى بردگان مطلق قرار نداده و بردگان تنها زمانى آزاد مى شوند كه اربابان، آنها را آزاد نمايند.

ب. بردگى مدبر: «برده مدبر» يا «عبد مدبر» اصطلاحى عربى است كه در مورد يكى از گونه هاى بردگى در مباحث فقهى اسلامى به كار برده مى شود. «عبد مدبر» به دسته اى از بردگانى اطلاق مى شود كه ارباب و صاحب برده، آزادى برده را به مرگ خويش منوط مى كند. به بيان ديگر، بردگان مدبر كسانى اند كه بعد از مرگِ اربابان خويش حق آزادى پيدا مى كنند.18

ج. بردگى قراردادى: اين نوع بردگى، در ادبيات فقهى به «عبد مكاتب» شهرت دارد و مراد از آن بردگانى اند كه آزادى خويش را به صورت قراردادى و به تدريج به دست مى آورند. طبق شريعت اسلامى، قرارداد بردگانِ قراردادى بر دوگونه تنظيم مى شود: نخست، قرارداد مطلق كه طبق آن به برده گفته مى شود كه در زمان معين اگر مبلغ معادل قيمت و بهاى خويش را به ارباب خود برگرداند آزاد مى شود. اما اينكه در صورت نياوردن مبلغ مذكور، چه كارى بايد صورت گيرد در قرارداد بيان نمى شود. دوم، قرارداد مشروط. طبق اين نوع قرارداد بردگان در صورتى كه نتوانند بها و قيمت خود را به اربابان خود در مدت بيان شده در قرارداد برگردانند، دوباره آزادى خويش را از دست داده و به وضعيت بردگى خويش برمى گردند.19

البته، در ساير نقاط دنيا دسته بندى ديگرى نيز براى بردگان وجود داشت: آنها را بر پايه نوع فعاليتشان به سه گونه تقسيم مى نمودند: نخست، بردگان خانگى; دوم، بردگان توليدى و سوم، بردگان جنگجو. بردگان خانگى20 به بردگانى اطلاق مى شد كه فقط براى اهداف جنگى از آنان استفاده مى گرديد. اين دسته از بردگان بسيار قيمتى و گران بها بودند. به ويژه در رم باستان، شمار بسيار زيادى از لشكر امپراتورى رم را بردگان جنگجو تشكيل مى داد. نه تنها دولت، بلكه افراد نيز مى توانستند براى حفاظت از خود و يا براى اهداف نظامى و اقتصادى بردگان جنگجو داشته باشند. گلادياتوربازى، به عنوان يكى از نمايش هاى بسيار پرطرفدار در امپراتورى رم باستان، يكى از موارد بهره گيرى از بردگان جنگجو به شمار مى آمد.24

به هر روى، پيامبر اعظم(صلى الله عليه وآله) به دو شيوه با برده دارى به مبارزه برخاست: نخست، سفارش مؤمنان و مسلمانان به آزادسازى بردگان، كه طبق آن در كتاب هاى فقهى هنوز هم كتاب و بابى به نام كتاب «عتق، تدبير و مكاتبه» وجود دارد و در آن شيوه هاى مختلف آزادسازى بردگان، با رويكرد فقهى بررسى مى گردد. در اينجا به بيان دو مورد از رواياتى كه بيانگر نگاه اسلام در باب بردگى است اشاره مى كنيم. پيامبر گرامى(صلى الله عليه وآله)مى فرمايد: «كسى كه برده اى را آزاد سازد، آن آزادسازى بهاى اوست براى رهايى از آتش جهنم، به گونه اى كه در برابر آزادسازى هر عضوى از برده، عضوى از بدن خويش را از آتش جهنم نجات مى دهد.»25

در حديثى ديگر، حضرت على(عليه السلام) مى فرمايد: «انسان ها همگى آزادند، جز آنكه برده يا كنيز، خود بر بردگى اقرار نمايد و يا كس ديگرى بر بردگى او (اعم از كوچك يا بزرگ) شهادت دهد.»26

خداوند در قرآن مى فرمايد: «زكات ها مخصوص فقرا و مساكين و كاركنانى است كه براى (جمع آورى) آن زحمت مى كشند، و كسانى كه براى جلب محبتشان اقدام مى شود، و براى (آزادى) بردگان، و (اداى دين) بدهكاران، و در راه (تقويت آيين) خدا، و واماندگان در راه; اين، يك فريضه (مهم) الهى است; و خداوند دانا و حكيم است.»27 «ولى او از آن گردنه مهم نگذشت و تو نمى دانى آن گردنه چيست، آزاد كردن برده اى، يا غذا دادن در روز گرسنگى... يتيمى از خويشاوندان، يا مستمندى خاك نشين را، سپس از كسانى باشد كه ايمان آورده و يكديگر را به شكيبايى و رحمت توصيه مى كنند آنها "اصحاب اليمين"اند (كه نامه اعمالشان را به دست راستشان مى دهند.)»28

دوم، پيامبر آزادسازى بردگان را بخشى از كيفر گناهان و تخطّى هاى افراد از آموزه هاى اسلامى قرار داد; همانند آزادسازى بردگان در برابر قتل نفس يا به عنوان كفاره روزه و يا ساير مواردى كه در منابع فقهى بيان شده است.

در ذيل، به برخى از آيات مرتبط اشاره مى گردد:

1. آزادى برده به عنوان كفّاره قتل: «كسى كه مؤمنى را از روى خطا به قتل رساند، بايد يك برده مؤمن را آزاد كند و خون بهايى به كسان او بپردازد; مگر اينكه آنها خون بها را ببخشند. و اگر مقتول، از گروهى باشد كه دشمنان شما هستند (و كافرند)، ولى مقتول باايمان بوده، (تنها) بايد يك برده مؤمن را آزاد كند (و پرداختن خون بها لازم نيست.) و اگر از جمعيتى باشد كه ميان شما و آنها پيمانى برقرار است، بايد خون بهاى او را به كسان او بپردازد، و يك برده مؤمن (نيز) آزاد كند. و آن كس كه دست رسى (به آزاد كردن برده) ندارد، دو ماه پى در پى روزه مى گيرد. اين، (يك نوع تخفيف)، و توبه الهى است. و خداوند، دانا و حكيم است.»29

2. آزادى برده به عنوان كفاره ظهار: «كسانى كه همسران خود را "ظِهار" مى كنند، سپس از گفته خود بازمى گردند، بايد پيش از آميزش جنسى با هم، برده اى را آزاد كنند; اين دستورى است كه به آن اندرز داده مى شويد; و خداوند به آنچه انجام مى دهيد آگاه است.»30

3. آزادى برده به عنوان كفاره شكستن قسم: «خداوند شما را به خاطر سوگندهاى بيهوده (و خالى از اراده)، مؤاخذه نمى كند; ولى در برابر سوگندهايى كه (از روى اراده) محكم كرده ايد، مؤاخذه مى نمايد. كفاره اين گونه قسم ها، اطعام ده نفر مستمند، از غذاهاى معمولى است كه به خانواده خود مى دهيد; يا لباس پوشاندن بر آن ده نفر; و يا آزاد كردن يك برده; و كسى كه هيچ كدام از اينها را نيابد، سه روز روزه مى گيرد.»31

4. آزادى برده به عنوان كفاره شكستن عمدى روزه ماه رمضان: از ابى عبداللّه(عليه السلام) درباره كسى پرسيده شد كه يك روز از روزهاى ماه رمضان را از روى عمد و بدون عذرى افطار مى كند. حضرت پاسخ داد: «يا برده اى را آزاد نمايد، يا دو ماه پياپى روزه بگيرد يا شصت تن از تنگدستان را غذا بدهد و اگر در توانش نباشد، آن قدر كه مى تواند صدقه بدهد.»32

روندى را كه پيامبر اعظم(صلى الله عليه وآله) بنياد نهاده بود زوال تدريجى، ولى پايدار نظام برده دارى را نويد مى داد، اما به دليل آنكه بعد از پايان حكومت امام على(عليه السلام)حكومت ماهيت عرفى و اجتماعى به خود گرفته و هژمونى معنوى دين جاى خود را به هژمونى قدرت و مناسبات سياسى داد، مبارزه با بردگى نيز ادامه نيافت و دوباره بازار بردگى و برده پرورى رونق يافت. اما اين رخداد، هيچ از شكوهمندى مبارزاتى را كه پيامبر(صلى الله عليه وآله)در برابر نظام برده دارى، در قلب جامعه قبيله اى سازمان دهى كرد نمى كاهد.

3. تبعيض جنسيتى

متغير ديگرى كه بنياد نابرابرى اجتماعى در جامعه قبيله اى عصر جاهلى را تشكيل مى داد متغير جنسيتى بود. زنان به مثابه جنسيت پست، از بسيارى مزايا، امكانات و حقوق اجتماعى محروم بودند. «زن بودن» موقعيت نفرين شده اى بود و زنان انسانواره هايى تلقّى مى شدند كه تنها براى تلذّذ و بهره كشى مردان آفريده شده اند. نگاه ابزارانگارانه به زنان، موقعيت انسانى آنان را چنان تنزّل داده بود كه نام بردن از آنها در اجتماع سرشار از شرمسارى مى نمود. «انقيادِ مطلق» منطق زندگى آنان بود. جمعيتى خموش و پنهان از ديده ها كه جز از راهِ تن دادن به بهره كشى هاى شهوتناك و تاب آوردن در برابر خشونت هاى جنون آسا و بى پايان مردان از حقِ زيستن بهره مند نمى شدند. دل فروبستن بر آرزوها و رؤياها و تن سپردن به خفت ها و مرارت هاى زندگى با مردانى كه جز خشم و خشونت و شهوت از هر كمال انسانى بى بهره بودند، تنها راهى بود كه ذائقه زنان را با طعم زندگى آشنا مى كرد.

نيل به زندگى به بهاى نفى آن، وضعيت پارادوكسيكالى بود كه زنان عرب از نخستين روز آشنايى با زندگى با آن روبه رو مى شدند. تنها يك گزينه اصيل براى زنان وجود داشت: گزينه مرگ; زيرا زيستن در زير سپهر تيره اى كه تنها اشباح مرگ مى توانست در آن به پرواز درآيد، جز تجربه مرگ مكرر چيز ديگرى نبود. اين دردناك ترين صورتِ مرگ بود; زيرا دردناك تر از تجربه اى كه مرگ را به امرى زيست شده بدل نمايد، تجربه اى نيست. و زنان عصر جاهلى تنها از اين رهگذر زندگى مى كردند. نمونه هايى از اين وضع در آيات، روايات و منابع تاريخى منعكس شده كه به برخى از آنها اشاره مى گردد. مرحوم طبرسى در مجمع البيان مى نويسد: «در ميان عرب مرسوم بود هنگامى كه زمان وضع حمل زنان فرا مى رسيد، حفره اى را در زمين حفر مى كردند. نوزاد (اگر پسر بود آن را نگه مى داشتند) و اگر دختر بود در جا در همان حفره دفن مى كردند تا مى مرد.»33

در تفسير نمونه آمده است: «داستان "وئاد"34 پر از حوادث بسيار دردناك و چندش آور است. از جمله نقل كرده اند: مردى خدمت پيامبر آمد، اسلام آورد; اسلامى راستين. روزى خدمت رسول خدا(صلى الله عليه وآله)رسيد و سؤال كرد: آيا اگر گناه بزرگى كرده باشم توبه من پذيرفته مى شود؟ فرمود: خداوند توّاب و رحيم است. عرض كرد: اى رسول خدا! گناه من بسيار عظيم است. فرمود: واى بر تو! هر قدر گناه تو بزرگ باشد، عفو خدا از آن بزرگ تر است. عرض كرد: اكنون كه چنين مى گويى بدان: من در جاهليت به سفر دورى رفته بودم، در حالى كه همسرم باردار بود، پس از چهار سال باز گشتم. همسرم به استقبال من آمد، نگاه كردم دختركى در خانه ديدم. پرسيدم: دختر كيست؟ گفت: دختر يكى از همسايگان است. من فكر كردم ساعتى بعد به خانه خود مى رود. اما با تعجب ديدم نرفت، غافل از اينكه او دختر من است و مادرش اين واقعيت را مكتوم مى دارد، مبادا به دست من كشته شود. سرانجام گفتم: راستش را بگو اين دختر كيست؟ گفت: به خاطر دارى هنگامى كه به سفر رفتى باردار بودم، اين نتيجه همان حمل است و دختر توست. آن شب را با كمال ناراحتى خوابيدم، گاهى به خواب مى رفتم و گاهى بيدار مى شدم. صبح نزديك شده بود، از بستر برخاستم و كنار بستر دخترك رفتم، در كنار مادرش به خواب رفته بود. او را بيرون كشيدم و بيدارش كردم و گفتم: همراه من به نخلستان بيا. او به دنبال من حركت مى كرد تا نزديك نخلستان رسيديم. من شروع به كندن حفره اى كردم و او به من كمك مى كرد كه خاك را بيرون آورم. هنگامى كه حفره تمام شد، من زير بغل او را گرفتم و در وسط حفره افكندم ... (در اين هنگام هر دو چشم پيامبر پر از اشك شد) ... سپس دست چپم را به كتف او گذاشتم كه بيرون نيايد و با دست راست خاك بر او مى افشاندم. و او پيوسته دست و پا مى زد و مظلومانه فرياد مى كشيد: پدر جان! با من چه مى كنى؟ در اين هنگام، مقدارى خاك به روى ريش هاى من ريخت. او دستش را دراز كرد و خاك را از صورت من پاك نمود، ولى من همچنان قساوتمندانه خاك به روى او مى ريختم، تا آخرين ناله هايش در زير قشر عظيمى از خاك محو شد. در اينجا پيامبر(صلى الله عليه وآله) در حالى كه بسيار ناراحت و پريشان بود و اشك ها را از چشم پاك مى كرد، فرمود: اگر نه اين بود كه رحمت خدا بر غضبش پيشى گرفته، لازم بود هر چه زودتر از تو انتقام بگيرد.»35

خداوند در قرآن در مورد اعراب جاهلى مى فرمايد: (وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالأُنثَى ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدّاً وَ هُوَ كَظِيمٌ يَتَوَارَى مِنَ الْقَوْمِ مِن سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَى هُون أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ أَلاَ سَاء مَا يَحْكُمُونَ)(نحل: 58ـ59); در حالى كه هرگاه به يكى از آنها بشارت دهند دختر نصيبِ تو شده، صورتش (از فرط ناراحتى) سياه مى شود; و به شدت خشمگين مى گردد;... به خاطر بشارت بدى كه به او داده شده، از قوم و قبيله خود متوارى مى گردد; (و نمى داند) آيا او را با قبول ننگ نگه دارد، يا در خاك پنهانش كند؟ چه بد حكم مى كنند!

پيامبر اكرم(صلى الله عليه وآله) به چند شيوه با اين وضع دشوار و ناانسانى مبارزه نمود:

1. تكريم زنان با نفى برترى انسانى مردان بر زنان: «اى جماعت قريش! هويت افراد دين افراد است، انسانيت افراد خُلق آنان است و ماهيت افراد عقل آنهاست. خداوند ـ عزّ و جلّ ـ فرموده است: "ما شما را از يك مرد و زن آفريديم و شما را تيره ها و قبيله ها قرار داديم تا يكديگر را بشناسيد; (اينها ملاك امتياز نيست)، گرامى ترين شما نزد خداوند با تقواترين شماست; خداوند دانا و آگاه است."»36

«هيچ مسلمانى بعد از اسلام، فايده اى بهتر از همسر مسلمان نبرده است; همسرى كه به او نگاه كند او را شاد كند، هنگامى كه از او چيزى بخواهد، آن را انجام دهد و زمانى كه در خانه حضور ندارد از مال و ناموسش پاس دارى نمايد.»37

«از سعادت مردان اين است كه همسر نيكو داشته باشند.»38

«به يقين، مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان با ايمان و زنان با ايمان، مردان مطيع فرمان خدا و زنان مطيع فرمان خدا، مردان راستگو و زنان راستگو، مردان صابر و شكيبا و زنان صابر و شكيبا، مردان با خشوع و زنان با خشوع، مردان انفاق كننده و زنان انفاق كننده، مردان روزه دار و زنان روزه دار، مردان پاكدامن و زنان پاكدامن و مردانى كه بسيار به ياد خدا هستند و زنانى كه بسيار ياد خدا مى كنند، خداوند براى همه آنان مغفرت و پاداش عظيمى فراهم ساخته است.»39

«مالكيت و حاكميت آسمان ها و زمين از آن خداست; هر چه را بخواهد مى آفريند; به هر كس اراده كند دختر مى بخشد و به هر كس بخواهد پسر، يا (اگر بخواهد) پسر و دختر ـ هر دو ـ را براى آنان جمع مى كند و هر كس را بخواهد عقيم مى گذارد; زيرا كه او دانا و قادر است.»40

2. بيان حقوق زنان: از باب نمونه به يك روايت و يك آيه اشاره مى كنيم: «اى مردم زنانتان بر شما حقى دارند و شما نيز بر آنان حقى داريد. حق شما بر زنانتان آن است كه آنها كسى را كه شما از او كراهت داريد بر بسترتان ننشانند و ... (حق آنها آن است كه) اگر آنها از شما اطاعت كردند، آنگاه شما وظيفه داريد كه خوراك و پوشاك متعارف براى آنان تهيه نماييد. شما آنها را به عنوان امانت خدا گرفته ايد و به وسيله كلمات خدا حلالشان كرده ايد. پس از خداوند در مورد زنان هراس داشته باشيد و درباره آنان به نيكويى سفارش نماييد.»41

«آنها [زنان مطلّقه] را هر جا خودتان سكونت داريد و در توانايى شماست سكونت دهيد; و به آنها زيان نرسانيد تا كار را بر آنان تنگ كنيد (و مجبور به ترك منزل شوند); و اگر باردار باشند، نفقه آنها را بپردازيد تا وضع حمل كنند; و اگر براى شما (فرزند را) شير مى دهند، پاداش آنها را بپردازيد; و (درباره فرزندان، كار را) با مشاوره شايسته انجام دهيد; و اگر به توافق نرسيديد، آن ديگرى شير دادن آن بچه را بر عهده مى گيرد.»42

جزئيات ساير حقوق زنان در آيات قرآن و روايات فقهى بيان شده، از اين رو، از بيان آنها در اينجا چشم پوشى مى شود.

3. سفارش به نيكويى با آنان: «چگونه زنان خود را مى زنيد و سپس با آنها هم آغوش مى شويد؟»43

«چنان جبرئيل، مرا درباره زنان سفارش كرده كه گمان كردم نمى توان از آنها جدا شد، مگر اينكه پاكدامنى را آشكارا كنار بگذارند.»44

«بهترين شما كسانى اند كه با زنانشان به نيكوترين وجه تعامل مى كنند و من بهترين تعامل را با زنان خود دارم.»45

خداوند نيز در مذمّت رفتار اعراب جاهلى با زنان مى فرمايد: «و در آن هنگام كه از دختران زنده به گور شده سؤال شود: به كدامين گناه كشته شدند؟»46

در آيه هاى ديگر به نيكويى با آنان در همه موارد دستور مى دهد: «كسانى كه زنان پاكدامن و بى خبر (از هرگونه آلودگى) و مؤمن را متهم مى سازند، در دنيا و آخرت از رحمت الهى به دورند و عذاب بزرگى براى آنهاست.»47

4. معرفى زنان نيكو و نمونه: «و خداوند براى مؤمنان، به همسر فرعون مثَل زده است، در آن هنگام كه گفت: "پروردگارا! خانه اى براى من نزد خودت در بهشت بساز، و مرا از فرعون و كار او نجات ده و مرا از گروه ستم گران رهايى بخش." و همچنين به مريم دختر عمران كه دامان خود را پاك نگه داشت، و ما از روح خود در آن دميديم; او كلمات پروردگار و كتاب هايش را تصديق كرد و از مطيعان فرمان خدا بود.»48

«و (به ياد آوريد) هنگامى را كه فرشتگان گفتند: اى مريم! خدا تو را برگزيده و پاك ساخته; و بر تمام زنان جهان، برترى داده است.»49

يا هنگامى كه خداوند در قرآن، بلقيس، ملكه سبا را به عنوان فرمانرواى خردورز، به تصوير مى كشد; كسى كه سرانجام به حكم خرد به سليمان ايمان مى آورد: «به او گفته شد: داخل حياط (قصر) شو! هنگامى كه نظر به آن افكند، پنداشت نهر آبى است و ساق پاهاى خود را برهنه كرد (تا از آب بگذرد; اما سليمان) گفت: (اين آب نيست)، بلكه قصرى است از بلور صاف! (ملكه سبا) گفت: پروردگارا! من به خود ستم كردم; و (اينك) با سليمان براى خداوندى كه پروردگار عالميان است اسلام آوردم.»50

5. تربيت زنان نمونه: براى مثال، پيامبر(صلى الله عليه وآله) حضرت فاطمه زهرا(عليها السلام)، آن بانوى شكوهمند را «امّ ابيها» مى خواند و درباره ايشان مى فرمود: «فاطمه پاره اى از وجود من است. كسى كه فاطمه را بيازارد مرا آزار مى دهد.»51

نتيجه گيرى

در اسلام معيار برترى و تقدّم انسانى بر انسان ديگر «تقوا» است. اما از آنجا كه «تقوا» يك ملاك باطنى و غير كمى است و از ظاهر انسان نمى توان درجه «متقى» بودن وى را تشخيص داد، مى توان گفت كه اسلام با هر نوع نابرابرى، كه بر بنياد غير تقوا باشد، و بر اساس آن درجات متفاوتى از ارزش هاى انسانى و ميزان دسترسى به امكانات، فرصت ها و ساير امتيازات زندگى را براى انسان ها و گروه بندى هاى انسانى در نظر گيرد، مخالف است. بنابراين، پيامبر اعظم(صلى الله عليه وآله)هرچند با گونه ها و الگوهاى معينى از نظام قشربندى و نابرابرى در جامعه عصر خويش مبارزه نمود، همانند «تبعيض قومى و نژادى»، «نظام برده دارى»، «تبعيض جنسيتى» و «نابرابرى اقتصادى»، اما مبارزه اسلام با صورت هاى مختلف نابرابرى يك جهت ديگرى بنيادى است. اَشكال جديد نابرابرى، كه در فراگرد توسعه و تغيير الگوهاى مناسبات انسانى از سطح محلى گرفته تا سطح جهانى دائماً در حال توليد و بازتوليدند، با اصل بنيادين «برابرى فطرى» انسان ها در اسلام در تضاد است. مبارزات پيامبر گرامى(صلى الله عليه وآله) در صدر اسلام مى تواند الهام بخش مبارزه با اَشكال نابرابرى و تلاش براى احياى ارزش هاى انسانى، نه در يك زمان و مكان معين، كه در هر زمان و مكانى كه نابرابرى در آن پيدا مى گردد، به شمار آيد.

پى نوشت ها

1. Anthony Giddens, Sociology, London, Polity Press, 2001, Fourth Edition, p. 282.

2. Social inequality.

3 و 4 و 5ـ جورج ريتزر، نظريه جامعه شناسى در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثى، چ هفتم، تهران، علمى، 1382، ص 123 / ص 172 / ص 159.

6. Race.

7. Racism.

8ـ دوفونتت فرانسوا، نژادگرايى، ترجمه حسين شهيدزاده، تهران، سازمان انتشاراتوآموزش انقلاب اسلامى، 1361، ص 6.

9ـ فضل بن حسن طبرسى، مجمع البيان، تصحيح و تعليق هاشم رسولى محلّاتى، بيروت، دار احياءالتراث العربى، 1992، ج 9، ص 204 / ناصر مكارم شيرازى و ديگران، تفسير نمونه، چ بيستو دوم، تهران، دارالكتب الاسلاميه، ج 22، ص 200.

10ـ حسن بن شعبه حرّانى، تحف العقول، قم، مؤسسة النشر الاسلامى، 1404، ص 34.

11 و 12ـ محمّدبن يعقوب كلينى، الكافى، تهران، دارالكتب الاسلاميه، 1365 ش، ج 8، ص 181 / ص 181ـ182.

13ـ شيخ حرّ عاملى، وسائل الشيعه، ج 15، ص 371.

14. Thick description.

15 ,16. Encyclopedia Britannica, 2005,Delux Edition CD.

17. Manumission.

18ـ الامام الرضا(عليه السلام)، فقه الرضا، مشهد، مؤتمر العالمى للامام الرضا(عليه السلام)، 1406، ص 305.

19ـ شيخ مفيد، المقنعة، قم، المؤتمر العالمى للشيخ المفيد، 1413، فى جزء واحد، ص 551ـ552.

20. Domestic Slaves.

21. Productive Salves.

22. Encyclopedia Britannica,

23 ,24. Fighter Slaves.

25ـ محدث نورى، مستدرك الوسائل، قم، مؤسسه آل البيت، 1408، ج 15، ص 467.

26ـ محمّدبن يعقوب كلينى، پيشين، ج 6، ص 195.

27ـ توبه: 60.

28ـ بلد: 11ـ18.

29ـ نساء: 92.

30ـ مجادله: 3.

31ـ مائده: 89.

32ـ شيخ طوسى، التهذيب، تهران، دارالكتب الاسلاميه، 1365 ش، ج 4، ص 205ـ206.

33ـ فضل بن حسن طبرسى، پيشين، ج 6، ص 566.

34ـ زنده به گور كردن.

35ـ ناصر مكارم شيرازى و ديگران، پيشين، ج 11، ص 272ـ273.

36ـ محمّدبن يعقوب كلينى، پيشين، ج 8، ص 181ـ182.

37 و 38ـ همان، ج 5، ص 326 / ص 327.

39ـ احزاب: 35.

40ـ شورى: 79ـ50.

41ـ حسن بن شعبه حرّانى، پيشين، ص 33 و 34 / ابن هشام، زندگانى پيامبر اسلام، ترجمه سيدهاشم رسولى، تهران، كتابفروشى اسلاميه، ص 376.

42ـ طلاق: 6.

43ـ محمّدبن يعقوب كلينى، پيشين، ج 5، ص 500.

44 و 45ـ شيخ صدوق، من لايحضره الفقيه، قم، مؤسسة النشرالاسلامى، 1413، ج 3، ص 440 / ص 443.

46ـ تكوير: 8ـ9.

47ـ نور: 23.

48ـ تحريم: 12.

49ـ آل عمران: 42.

50ـ نمل: 44.

51ـ محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 29، ص 213.